



امام حسین (علیه السلام) هنگامی که تصمیم گرفت (از مکه) رهسپار عراق شود، بر خاست و خطبهای به این مضمون ایراد فرمود

«الْحَمْدُ لِلَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ، وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ، خَطَّ الْمَوْتُ عَلَى وَدِّ آدَمَ مَخَطَّ الْقَلَادَةِ عَلَى جِيدِ الْفَتَاهِ، وَ مَا أَوْلَهُنِي إِلَى أَسْلَافِي إِشْتِيَاقُ يَعْقُوبَ إِلَى يَوْسُفَ، وَ خَيْرُ لِي مَصْرَعٌ أَنَا لِأَقْبِيهِ. كَأَنِّي بِأَوْصَالِي تَقَطَّعَهَا عَسَلَانُ الْفُلُواتِ بَيْنَ النُّوَابِيسِ وَ كَرِبْلَاءَ فَيَمْلَأَنَّ مِنِّي أَكْرَاشًا جَوْفًا وَ أَجْرِبُهُ سَغْبًا، لَا مَحِيصَ عَن يَوْمٍ خَطَّ بِالْقَلَمِ، رَضِيَ اللَّهُ رِضَانًا أَهْلَ الْبَيْتِ، نَصَبَ عَلَيَّ بِلَائِهِ وَ يُوَفِّينَا أَجْرَ الصَّابِرِينَ. لَنْ تَشُدَّ عَن رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِحَمَّتِهِ، وَ هِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فِي حَظِيرَةِ الْقُدْسِ، تَقْرَأُ بِهِمْ عَيْنُهُ وَ يَنْجِزُ بِهِمْ وَعْدَهُ.

مَنْ كَانَ بَادِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ، وَ مَوْطِنًا عَلَيَّ لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيُرِحْ لِحَمَّتِي رَاحِلٌ مُصْبِحًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى .

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۴، ص: ۳۶۷

ستایش مر خدای راست، و مشیت از آن او، و قوت و نیرویی جز به خدا نباشد (قوت هم ازوست) و درود خدا به رسول مکرم او (و آتش) و سلام خدا بر او باد، آرایش مرگ بر فرزند آدم چون آرایش گردنبنند بر گردن دوشیزگان است، گرایش و اشتیاقم به زیارت اسلافم (جد و پدر و مادر و برادرم) چون اشتیاق یعقوب به یوسف است، و برایم قتلگاهی گزیده شد که من بدان جایم باید رفت، گونیا می‌نگرم که گرگهای بیابان بند بند مفاصلم را از هم جدا کنند در میان نوایس و کربلاء، چه شکمها از من پر، و چه انبناها که از من آکنده گردد، گزیری از آنچه بر قلم تقدیر رفته نیست، ما- اهل بیت- خشنودی خدا را خرسندی خود دانسته، بر پلایش صابریم، و او اجر صابران را به ما می‌دهد، هیچ گوشت پیامبر (پاره تن) او از وی جدا نگردد مگر آن که در حضیره القدس نزدش گرد آید، چشمش بدانها روشن گردیده و بدانها وعده‌اش انجامز گردد.

هر کس که در راه ما خون نثار و بذل می‌کند، و لقای خدا را توطین نفس خویش می‌نماید، پس آماده کوچیدن با ما باشد، چه ما ان شاء الله بامداد فردا حرکت می‌کنیم.

• پاسخ سوالی درباره تبعیت از دستور امام معصوم علیهم السلام

• مروری بر مباحث جلسات گذشته

• اشاره به دو عامل مهم در مسیر همراهی

○ جانفشانی در مسیر حق

○ توطین نفس در مسیر لقاء حضرت حق

▪ ایمان و مقام عزت الهی

• اختیار و خواست انسان یکی از مهمترین عوامل تکامل و تعالی

○ عدم حرکت و انتخاب مسیر تکامل عامل سقوط ارزشی انسان

• خداوند تمامی عوامل هدایت و کمال را در اختیار بشر قرارداده و از هیچ نعمتی فروگذار ننموده است

○ فعلی که فاعلش خداست با وجود مطلق کمال بودن الهی، کامل ترین و بالاترین فعل است

▪ کتاب الهی عامل قوام هدایت

• **إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ** (سوره الاسراء آیه ۹)

▪ پیامبران و امامان به عنوان انسان کامل بالاترین درجه وجودی را داراست

• **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا** (سوره مائده آیه ۳)

• نوع برخورد انسانها با عوامل هدایت الهی عامل تعالی یا سقوط

○ گروهی منکر اصل هدایت و دین

○ گروهی دیگر و قبول دین و هدایت الهی

• خدای سبحان و معرفی گروهی از مؤمنین با توجه به آیات ۸۲ و ۸۴ سوره مبارکه الاسراء

○ **و نَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا** (سوره الاسراء آیه ۸۲)

▪ و از قرآن آنچه برای مؤمنان شفا و بخشایش است فرو می‌فرستیم و بر ستمکاران جز زیان نمی‌افزاید.

○ قرآن از جهت اینکه معالج امراض قلبی است برای مؤمنین «شفا» و به لحاظ اینکه صحت و استقامت نفسانی می‌آورد «رحمت» است



○ «شفاء بودن» قرآن برای مؤمنین

■ انسان همانطور که سلامتی و ناسلامتی جسمی دارد یک سلامتی و ناسلامتی روحی هم دارد، و همانطور که برای مرضهای جسمی دوائی است، برای مرضهای روحی نیز دوائی است.

■ خدای سبحان در میان مؤمنین گروهی را چنین معرفی می‌کند که در دلهاشان مرض دارند، و این مرض غیر از کفر و نفاق است و آن (مرض روحی) چیزی است که ثبات قلب و استقامت نفس را مختل می‌سازد، از قبیل شک و ریب که هم آدمی را در باطن دچار اضطراب و تزلزل نموده به سوی باطل و پیروی هوی متمایل می‌سازد، و قرآن کریم با حجت‌های قاطع و براهین ساطع خود، انواع شک و تردیدها و شبهاتی را که در راه عقاید حق و معارف حقیقی می‌شود از بین برده با مواعظ شافی خود و تبشیرش و احکام و شرایعش، با تمامی آفات و عاهات دلها مبارزه نموده همه را ریشه‌کن می‌سازد، بدین جهت خداوند قرآن را شفای دل مؤمنین نامیده است. (ترجمه المیزان: ج ۱۳، ص: ۲۵۲ تا ۲۵۴)

■ شفاء بودن قرآن برای بیماری‌های روحی انسان

● اگر قرآن را شفا نامیده با در نظر داشتن اینکه شفا باید حتما مسبوق به مرضی باشد، خود افاده می‌کند که دل‌های بشر احوال و کیفیاتی دارد که اگر قرآن را با آن احوال مقایسه کنیم خواهیم دید که همان نسبتی را دارد که یک داروی معالج با مرض دارد، این معنا از اینکه دین حق را فطری دانسته نیز استفاده می‌شود.

● قرآن عامل شفاء و رحمت الهی با توجه به کلام علوی (ویژگی‌های قرآن)

○ **وَاعْلَمُوا أَن هَذَا الْقُرْآنُ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِي لَّا يُغْشَىٰ وَ الْهَادِي الَّذِي لَّا يُضِلُّ وَ الْمُحَدِّثُ الَّذِي لَّا يَكْذِبُ وَ مَا جَالَسَ هَذَا الْقُرْآنَ أَحَدًا إِلَّا قَامَ عَنْهُ بِزِيَادَةٍ أَوْ نَقْصَانٍ زِيَادَةٌ فِي هُدًى أَوْ نَقْصَانٍ مِنْ عَمَىٰ وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَىٰ أَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقَةٍ وَ لَّا لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غِنَىٰ فَاسْتَشْفَوْهُ مِنْ أَدْوَانِكُمْ وَ اسْتَعِينُوا بِهِ عَلَىٰ لُؤَائِكُمْ فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ وَ هُوَ الْكُفْرُ وَ النِّفَاقُ وَ الْغَىٰ وَ الضَّلَالُ فَاسْأَلُوا اللَّهَ بِهِ وَ تَوَجَّهُوا إِلَيْهِ بِحُبِّهِ وَ لَّا تَسْأَلُوا بِهِ خَلْقَهُ إِنَّهُ مَا تَوَجَّهَ الْعِبَادُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِمِثْلِهِ وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ وَ قَائِلٌ مُصَدِّقٌ وَ أَنَّهُ مَنْ شَفَعَ لَهُ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ شَفَعَ فِيهِ ...**

● آگاه باشید! همانا این قرآن پند دهنده‌ای است که نمی‌فریبد، و هدایت کننده‌ای است که گمراه نمی‌سازد، و سخنگویی است که هرگز دروغ نمی‌گوید. کسی با قرآن همنشین نشد مگر آن که بر او افزود یا از او کاست، در هدایت او افزود و از کور دلی و گمراهی‌اش کاست. آگاه باشید کسی با داشتن قرآن، نیازی ندارد و بدون قرآن بی‌نیاز نخواهد بود.

پس **درمان خود را از قرآن بخواهید**، و در سختی‌ها از قرآن یاری بطلبید، که در قرآن درمان بزرگ‌ترین بیماری‌ها یعنی **کفر و نفاق و سرکشی و گمراهی** است، پس به وسیله قرآن خواسته‌های خود را از خدا بخواهید، و با دوستی قرآن به خدا روی آورید، و به وسیله قرآن از خلق خدا چیزی نخواهید، زیرا وسیله‌ای برای تقرب بندگان به خدا، بهتر از قرآن وجود ندارد. آگاه باشید، که شفاعت قرآن پذیرفته، و سخنش تصدیق می‌گردد، آن کس که در قیامت، قرآن شفاعتش کند بخشوده می‌شود، و آن کس که قرآن از او شکایت کند محکوم است....

○ خطبه ۱۷۶ نهج البلاغه، ص: ۲۵۳

○ کفر و نفاق و سرکشی و گمراهی چهار مشکل برای مومنین

■ به خسران افتادن کافران بوسیله قرآن

● راهکارهای قرآن برای حرکت به سوی سعادت با توجه به آیه ۸۴ سوره الاسراء

○ **قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا (سوره الاسراء آیه ۸۴)**

■ بگو: هر کس به فرا خور خویش کار می‌کند و پروردگار شما داناتر است که چه کس رهیافته‌تر است.



○ بررسی معنای کلمه «شاکله» در فرهنگ قرآنی

▪ «شاکله»- به طوری که در مفردات گفته- از ماده شکل می‌باشد که به معنای بستن پای چارپا است، و آن طنابی را که با آن پای حیوان را می‌بندند «شکال» (به کسر شین) می‌گویند،

▪ «شاکله» به معنای خوی و اخلاق است، و اگر خلق و خوی را شاکله خوانده‌اند بدین مناسبت است که آدمی را محدود و مقید می‌کند و نمی‌گذارد در آنچه می‌خواهد آزاد باشد، بلکه او را وادار می‌سازد تا به مقتضا و طبق آن اخلاق رفتار کند.

○ بنیه بدنی، صفات اخلاقی و محیط اجتماعی در حد اقتضاء، و نه علیت تامه در اعمال آدمی اثر دارد

▪ اشاره به تفاوت عمل و فعل

• رابطه علت عمل و شاکله در کلام مفسر و حکیم

○ سنخیت وجودی و رابطه ذاتی بین فعل و علت فاعلی (ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص: ۲۶۹)

▪ حکما گفته‌اند که میان فعل و فاعلش که عنوان معلول و علت را دارند سنخیتی وجودی و رابطه‌ای ذاتی است که با آن رابطه وجود عمل طوری جلوه می‌کند که گویا یک مرتبه نازله و درجه‌ای پائین‌تر از وجود فاعل است، همچنین یعنی سنخیت و رابطه مذکور و به عکس وجود فاعل را چنان جلوه می‌دهد که گویا مرتبه عالی‌ای از وجود فعل است، بلکه بنا بر اصالت وجود و تشکیک آن نیز، مطلب از همین قرار است.

▪ به این بیان که گفته‌اند اگر میان فعل که معلول است و فاعل که علت است هیچ ارتباط و مناسبتی ذاتی و خصوصیتی واقعی که این فعل را مختص آن فاعل و آن فاعل را مختص این فعل کند وجود نداشت می‌بایست نسبت فاعل به فعلش با نسبت او به غیر آن فعل برابر باشد، همچنین نسبت فعل به فاعل و غیر فاعل یکسان باشد، و بنا بر این دیگر معنا ندارد که فعلی را به فاعل معینی نسبت دهیم.

○ وجود رابطه و سنخیت بین فعل و فاعل از نظر قرآن

▪ نظیر این برهان در معلول بالنسبه به سائر علل جریان داشته اثبات می‌کند که میان علت‌ها و معلولها نیز سنخیت و رابطه وجود برقرار است، و علت فاعلی از آنجایی که اقتضا دارد وجود معلول را و وجود دهنده آن است.

▪ همین معنا را مرحوم صدر المتالهین به وجهی دقیق و لطیف‌تر بیان فرموده، و آن این است که معلول در هست شدن محتاج علت فاعلی است و ذاتش وابسته و مربوط به آن است، و با اینکه این فقر جزء ذات معلول است دیگر معنا ندارد که از مرحله ذاتش عقب افتاده و بعد از وجود آن پیدا شود، و جدای از هم باشند.

○ امکان تعلق ادراک به محسوسات با توجه به توضیحی از خواجه نصیرالدین طوسی

▪ طبق بیان خواجه طوسی، **نفس** از همین خاستگاه است که **در کسب معارف و حقایق** و تحصیل ملکات اعمال فاضله انسانی، **اشتهاد وجودی** و سعه مظهیری پیدا می‌کند و به اتحاد علم و عالم، و عمل و عامل، **به سوی کمال مطلق ارتقا می‌یابد** و در این سیر نفس عین مدرکات خود شده و اتحاد مُدرک و مُدرک و ادارک واقع می‌شود. (طوسی، ۱۳۷۴، ص ۸۵).

○ تکبر و خود بزرگ بینی در نفس عامل گمراهی

▪ **وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ** (سوره بقره آیه ۳۴)

▪ آمدن کلمه استکبر پس از ابی بر امتناع از روی استکبار ابلیس دلالت دارد، نه همانند امتناع آسمان‌ها در مساله عرضه امانت که از روی اشفاق و ترس از عدم قدرت بر تحمل، بود و آنچه باعث تنزل از مقامی رفیع می‌شود ابای استکباری است، نه ابای اشفاقی .

▪ کان در جمله کان من الکافرین نشان آن است که در درون شیطان، کفر مستتری بود، نه این که به معنای صار باشد.



• هندسه تعامل ادراکات و نفس در ساختار و عملکرد شاکله

○ طبق ادعای اهل معرفت، صورت ملکوتی نفس نیز به صبغه و شاکله عمل درمی آید

○ فیض کاشانی در کتاب اصول المعارف جلد سوم درباره نفس اینچنین بیان میکند

▪ بنابر مسلک اهل حق، با تکرار اعمال قبیحه و افعال سیئه از نفوس شریره، باطن و ملکوت نفس به صورتی غیر صورت ظاهری انسان

درمی آید» (الفیض الکاشانی، ۱۳۷۵، ص ۳۳۴)

○ باید بپذیریم اعمال انسان نیز در این سیر اشتدادی دخیل بوده و جوهرسازند. دلیل این ادعا این است که همان طور که هر عمل اختیاری مسبوق

به اراده و علم سابق است، تکرار اعمال توسط نفس نیز به یک ملکه نفسانی و عاری از خواص مادی منتهی می شود، و چون این ملکه نفسانی

یک حقیقت مجرد است، در سنخ ادراکات نفس و متحد با آن قرار می-گیرد

○ تعبیر به خلقت و طبیعت از «شاکله» می تواند اشاره به صورت ثانویه نفس باشد که در اثر رسوخ افکار و تکرار اعمال، ابتدا عادت و سپس ملکه

شده و نفس را به انجام اعمال متناسب با خود ترغیب می-کند.

▪ پس از آنکه پذیرفتیم هیئت شکل گرفته از ملکات یا همان صورت نوعیه نفس، نقش فاعلی در انجام اعمال دارد، ضروری است به این

نظریه فلسفی نیز توجه کنیم که بین علت و معلول، سنخیت وجودی است؛ ازاین رو علامه طباطبایی در ذیل آیه شاکله به این قاعده

فلسفی اشاره می کند و می فرماید: یعنی عمل انسان مرتبه نازله شاکله اوست و می توان از صفات فعلی نفس به صورت علمی و

صفات درونی و نیات او پی برد.

• جمع بندی جلسه